

طبیعت‌گرایی روح حاکم بر علوم‌شناختی دین

نیما نریمانی*

شماره نامه

آکوویسالا فیلسوف دین و پژوهشگر میان‌رشته‌ای علوم شناختی و الهیات است که در سالیان اخیر آثار قابل توجهی در زمینه بررسی ابعاد فلسفی علوم شناختی دین^۱ نگاشته است. علوم شناختی دین حوزه نوپایی است که در چند دهه اخیر به محور برخی مباحث فلسفی پیرامون دین و ابعاد گوناگون آن از باورها تا مناسک دینی بدل شده است. آنچه دلیل انتخاب مقاله ویسالا برای معرفی و گزارشی مختصر در این نوشته کوتاه است، توجه ویسالا به مسئله مهم طبیعت‌گرایی و نسبت آن با علوم شناختی دین است.

ویسالا در کتاب قبلی خود با عنوان طبیعت‌گرایی، خداباوری و مطالعه شناختی دین^۲ (۲۰۱۱) بیان می‌کند که علوم شناختی دین تا حد زیادی نتیجه ظهور دوبارهٔ منظر طبیعت‌گرایانه در مطالعهٔ دین است که متأثر از پیشرفت‌های اخیر در انسان‌شناسی تکاملی، زیست‌شناسی، مردم‌شناسی و علوم شناختی است. او بیان می‌کند که برخی دانشمندان و فیلسوفان این رویکردهای جدید در مطالعهٔ دین را به منزلهٔ پایانی بر عقلانیت باور و تعهد دینی بیان می‌کنند. ایده این است که از آنجا که در نهایت ما توانستیم یک تبیین مادی‌گرایانه و طبیعت‌گرایانه کامل از بروز باورهای و فعالیت‌های دینی ارائه دهیم، اکنون می‌توانیم خود را از چنگ خدایان و ارواح رها سازیم.

ویسالا بیان می‌کند که در عین حال که شدت طبیعت‌گرایی و مدعیات طرح شده بر پایهٔ این رویکردهای جدید به دین بیشتر است این عجیب است که متفکران و فیلسوفان معاصر دین هنوز درگیر نظریات طبیعت‌گرایانهٔ افرادی همچون مارکس و فروید هستند که در جوامع علمی کمتر جدی گرفته می‌شوند. اینچنین او بیان می‌کند که به لحاظ روش‌شناختی علوم شناختی دین تلاشی نو و بر پایهٔ پیشرفت‌های جدید علمی برای طبیعی‌سازی مطالعهٔ دین است. ادعا آن است که طبیعی‌سازی با پذیرش شکلی از مادی‌گرایی و ایدهٔ متناظر آن یعنی تبیین علمی به مثابه تبیین فیزیکی-علی قابل دستیابی است. با این حال ویسالا در این کتاب بر آن است تا شکل قوی طبیعت‌گرایی با عنوان طبیعت‌گرایی اکید^۳ که بر تقلیل‌گرایی و فیزیکالیسم تأکید دارد را نقد کرده و از طبیعت‌گرایی گستردهٔ دفاع کند که در مقابل تأکید بر تقلیل‌گرایی با رویکرد کثرت‌گرایانهٔ تبیینی سازگاری دارد (Visala, 2011, Chapter Introduction).

گزارشی از مقاله ویسالا

در مقالهٔ خود، ویسالا بیان می‌کند که هدف محوری مطالعهٔ شناختی-تکاملی دین فراهم کردن منظری علمی در مطالعهٔ دین (و همین‌طور علوم انسانی و اجتماعی به طور کلی) است. آنچه محور این برنامه مطالعاتی است تعهد آن به پروژه «طبیعی‌سازی»^۴ است، با این حال تلاش ویسالا در این مقاله و سایر آثار مرتبطش آن است که با نقد تعهد به طبیعت‌گرایی زمینه را برای رهیافتی پذیرفتنی‌تر از علوم شناختی دین هموار سازد. به هر روی نخستین مسئله‌ای که ویسالا در این مقاله در پی تبیین آن است روشن ساختن معنای طبیعت‌گرایی مفروض در پروژه علوم شناختی دین است. در توضیح طبیعت‌گرایی اگرچه ویسالا به پیچیدگی و تنوعی در نسبت با آن اشاره می‌کند اما بیان می‌کند که عمومی‌ترین معنای طبیعت‌گرایی ضدیت آن با هر امر فراطبیعی^۵ است.

در این تعریف کمینه از طبیعت گرایی، طبیعت گرایی کسی است که یا وجود هر امر فراطبیعی، مانند خدا، روح و مانند آن را نفی می‌کند یا دست کم آن را فاقد امکان اثرگذاری علی بر جهان می‌داند. اما در توضیح این که امر طبیعی چیست، او با استناد به نقلی از پل درپیر بیان می‌کند که «امر طبیعی» یا «طبیعت» به معنای «جهان فضا-زمانی و امور فیزیکی درون آن و هر چیزی است که به لحاظ هستی شناختی یا علی قابل تقلیل به این امور باشد.» و امر فیزیکی چیزی است که علوم طبیعی ایده‌آل به ویژه فیزیک آن را مشخص می‌کنند.

در اینجا ویسالا به دوگانه مهم و شناخته شده‌ای یعنی تعهدات روش شناختی و هستی شناختی طبیعت گرایانه اشاره می‌کند. او بیان می‌کند که اغلب دانشمندان و فیلسوفان به طبیعت گرایی روش شناختی به این معنا متعهد هستند که هنگامی که نظریه‌ای علمی را صورت بندی یا مورد دفاع قرار می‌دهند یک رویکرد ضد فرا طبیعی را اتخاذ می‌کنند. یعنی هنگام فعالیت علمی- فلسفی نباید هیچ عامل و مولفه «غیر طبیعی»^۷ در کار باشد.

او اشاره می‌کند که اگرچه تعریف دقیق امر غیر طبیعی آسان نیست اما به ویژه در حوزه مطالعه دین منظور از آن روشن است و آن دست کم دربردارنده هر عامل غیر طبیعی (بخوانید غیر مادی یا فیزیکی) از جمله موجودات روحانی، خدایان و مانند آن است. با این همه ویسالا بیان می‌کند که طبیعت گرایی روش شناختی به عنوان یک موضوع ضد فرا طبیعی در روش کمتر مورد مناقشه است و حتی فراطبیعت‌باوران نیز می‌توانند آن را بپذیرند و به کار گیرند.

با این حال طبیعت گرایی تنها دربردارنده تعهد روش شناختی نیست و به بیان ویسالا آن با تعهدات قوی تر هستی شناختی و معرفت شناختی عجین است. او با اشاره به مقاله‌ای از الکس روزنبرگ چهار ادعای محوری طبیعت گرایان در بستر فلسفه علم را بیان می‌کند:

۱. نفی «فلسفه اولی»^۸. به این معنا که علم هیچ نیازی به بنیانی غیر علمی (از جمله فلسفی) برای عملکرد خود ندارد. بلکه علم باید پیشرو و هدایتگر ما در فلسفه و سایر حوزه‌ها باشد.

۲. علم گرایی^۹. که طبق آن علم بهترین (یا تنها) مسیر معرفت و شناخت حقیقی است.

۳. داروینیسیم به عنوان چارچوبی برای پژوهش علمی و فلسفی.

۴. پیشرفت علم به سوی حقیقت.

ویسالا بیان می‌کند که اغلب طبیعت‌گرایان مورد (۱) را برای طبیعت‌گرایی استاندارد دارای اهمیت بسیار می‌دانند و او اشاره می‌کند که این تعهد به روش‌های استاندارد علوم یکی از عوامل اصلی در پس تلاش‌های اخیر برای «طبیعی سازی» مطالعات دینی، علوم انسانی و اجتماعی است. او به دو نمونه (مشت نمونه خروار!) از پژوهشگران حوزه مطالعه دین اشاره می‌کند که این ایده را تصریح می‌کنند. نخست ادوارد اسلینگرلند^{۱۱} را مثال می‌زند که بیان می‌کند مطالعه دین باید شیوه‌ای طبیعت‌گرایانه‌تر را به کار گیرد و رویکردهای دیگر از جمله برساخت‌گرایی اجتماعی نادرست هستند زیرا مستلزم آن هستند که حوزه‌های اجتماعی و ذهنی به لحاظ علمی مستقل از حوزه طبیعی، همچون فیزیک و زیست‌شناسی هستند. پادزهر این خطا توجه به این است که انسان‌ها موجوداتی فیزیکی هستند و اندیشه‌ها و حیات ذهنی انسان‌ها در واقع رویدادهایی فیزیکی در مغز هستند که تحت تبیین علمی زیست‌شناختی و روان‌شناختی قرار می‌گیرند. اینچنین داروینسم کلید فراهم‌کننده مبنایی شایسته برای مطالعه دین خواهد بود.

پژوهشگر دیگری که ویسالا به عنوان نمونه ذکر می‌کند، دونالد ویبی^{۱۲} است که از لزوم «افسون‌زدایی»^{۱۳} مشابهی در حوزه اجتماعی و فرهنگی صحبت می‌کند. او معتقد است که علوم انسانی و اجتماعی باید مفروضاتی که سازگار با علوم طبیعی نیستند را کنار بگذارند. هرچند به نظر می‌رسد منظور او از ناسازگاری عدم تقلیل‌گرایی است. اینچنین او بر آنست که باید همه دیگر رهیافت‌های غیر طبیعت‌گرایانه در مطالعه دین، یعنی رهیافت دینی، سیاسی و اخلاقی را کنار گذاشت و آنچه می‌تواند مبنایی وحدت‌بخش برای علوم طبیعی و انسانی فراهم کند داروینسم است. اینچنین ویسالا بیان می‌کند که در این نگاه‌های طبیعت‌گرایانه، مانند اسلینگرلند، ویبی و دیگران، نه تنها تعهد روش‌شناختی بلکه تعهد هستی‌شناختی به فیزیکالیسم قرار دارد.

در بخش بعدی ویسالا به بررسی دو نمونه از رویکرد شناختی-تکاملی در مطالعه دین می‌پردازد تا به شکل دقیق‌تری وجه علمی و طبیعت‌گرایانه در آنها را بررسی کند. او بیان می‌کند که در این رویکرد دین و به طور کلی‌تر پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی باید با مکانیزم‌های روان‌شناختی توضیح داده شوند، زیرا اگر فرهنگ و دین «چیزی جز» مجموعه‌ای از بازنمایی‌های ذهنی و عمومی نباشند باید بر اساس فرایندهای شناختی و محیطشان قابل توضیح باشند. نمونه نخست پاسکال بویر^{۱۴} است که از رویکرد شناختی به عنوان رویکرد طبیعت‌گرایانه مناسب در مقابل رویکردهای سنتی‌تر هرمنوتیکی و جامعه‌شناختی به دین دفاع می‌کند. در مطالعه هرمنوتیکی و جامعه‌شناختی دین مولفه‌های غیر طبیعی، همچون معنا، ساختارهای اجتماعی، تجرید و تعمیم‌های اجتماعی وجود دارند که به خوبی با تعهدات طبیعت‌گرایانه منطبق نیستند. برای نمونه بویر چنین می‌گوید:

موضع هرمنوتیکی مبتنی بر این فرض بنیادی است که معنا نمی‌تواند موضوع تبیین قرار گیرد زیرا نمی‌تواند در ارتباط علی با پدیده‌های دیگر به ویژه فیزیکی قرار گیرد. در مقابل این چارچوب، دیدگاه «طبیعی‌سازی‌شده» فرهنگ دقیقاً بر این فرض قرار دارد که «معنا» یا در اصطلاح کمتر متافیزیکی رویدادها و فرایندهای فکری، نتیجه و بروز پدیده‌های فیزیکی هستند (Boyer 1993: 8).

اینچنین یک رویکرد علی به جهان اندیشه، توضیح می‌دهد که چطور افکار محصول علی سیستم‌های شناختی مغز انسان است. اسکات آتران^۴ دیگر پژوهشگر برجسته این حوزه چنین بیان می‌کند:

طبیعت‌گرایی در مردم‌شناسی‌شناختی توصیف تلاش برای تبیین علی امور عمومی مورد مطالعه - فرهنگ - درون شبکه بزرگتری از دانش علمی است. این رویکرد هیچ پدیده خاصی، چه هستی‌شناختی چه علی و چه قانونی را فراتر از اشیای مادی معمول و روابط میان آنها را فرض نمی‌گیرد (Atran 2002: 10).

همچنین ویسالا عبارتی را از دَن اسپربر^۵ که در شکل‌گیری رویکرد شناختی به فرهنگ و دین موثر بوده نقل می‌کند که می‌گوید:

یک تبیین مکانیکی است هنگامی که مجموعه پیچیده‌ای از روابط علی را به عنوان [تعامل] تفصیلی روابط علی پایه‌ای‌تر تحلیل می‌کند. آن طبیعت‌گرایانه است تا جایی که دلیل خوبی برای این فرض باشد که این روابط پایه‌ای خود قابل تحلیل مکانیکی بیشتر تا سطحی از توصیف هستند که خصوصیت طبیعی آنها کاملاً بدون مسئله باشد (Sperber 1996: 98).

ویسالا فرض بیان شده را به عنوان یک قید روش شناختی در نظر می‌گیرد: اگر یک تبیین قابل تقلیل به سطح بنیادی نباشد آنگاه در معرض حذف شدن خواهد بود. او این قید را قید فیزیکالستی برای تبیین‌های علی^۶ (PCE) می‌خواند. اینچنین او بحث تا اینجا را چنین جمع بندی می‌کند که جدای از ضدیت آشکار با هر امر فراطبیعی، رویکرد شناختی-تکاملی به فرهنگ و دین تمرکز بر روش‌های علوم طبیعی در بررسی تعامل عمیق میان مطالعه دین و علوم شناختی و تکاملی دارد.

هرچند ویسالا بیان می‌کند که نمی‌توان گفت همه پژوهشگران عرصه شناختی-تکاملی دین چنین دیدگاهی دارند، اما به نظر می‌رسد نگاه غالب در این عرصه چنین است. با این حال ویسالا بر آن است تا این نگاه تقلیل گرایانه طبیعت گرایانه را با اتخاذ رویکردی کثرت‌گرا در بخش بعدی مقاله نقد کند.

نقدی بر PCE

ویسالا بیان می‌کند که او مشکلی با طبیعت‌گرایی روش شناختی در این حوزه ندارد. همچنین او بیان می‌کند که به نظرش مشکلی در این پیشنهاد کلی وجود ندارد که مطالعه دین باید در گفت‌وگو با علوم شناختی و تکاملی بوده و از روش‌ها و نظریات این حوزه استفاده کند. با این حال او بیان می‌کند با این ایده مشکل دارد که رویکرد دین‌پژوهی باید متعهد به PCE و نوع قوی از یکپارچه‌سازی و وحدت‌بخشی با روش‌های طبیعت‌گرایانه به دین باشد.

اینچنین ویسالا در ادامه بر آن است تا با حفظ تعهد کلی به طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، تعهد قوی‌تر طبیعت‌گرایانه که او آن را مرتبط با آموزهٔ بستارعلی^{۱۷} می‌داند نقد کند. اینچنین او بیان می‌کند که به جای آن که PCE یک ویژگی ضروری یک رویکرد علمی به دین به شمار آید، باید آن را به عنوان یک ملاک سایر دیگر ملاک‌ها برای داشتن یک تبیین خوب در نظر گرفت. به این ترتیب اگر نظریه یا مدلی گستره و قوت تبیینی کافی داشته باشد، این واقعیت که آن PCE را احراز نمی‌کند، به خودی خود، نمی‌تواند دلیل خوبی برای رد آن باشد. به این ترتیب ویسالا بیان می‌کند که حتی با وجود پذیرش این که به لحاظ روش‌شناختی افکار، رفتارها و مصنوعات دینی شکل یافته از امور فیزیکی هستند از این نتیجه نمی‌شود که آنها را می‌توان به شکل کامل بر اساس فرایندهای پایه فیزیکی توضیح داد. این نتیجه هم بر نمی‌آید که به کارگیری این مکانیزم‌ها در سطوح پایه همواره بهترین راهبرد برای توضیح امور دینی، فرهنگی و ذهنی است. در نگاه ویسالا این امر به آن خاطر است که برخی ویژگی‌ها و رویدادهای سطح بالاتر بسیار به سختی در سطح پایین قرار می‌گیرند یا بر اساس ابزارهای مفهومی رشته‌های سطح پایین‌تر فهم می‌شوند. برای نمونه حتی در مورد پدیده‌های روزمره تبیین‌هایی که ما برای امور ارائه می‌دهیم هرچند فراطبیعی نیست، اما تقلیل‌گرایانه و بر اساس مفاهیم فیزیکی صرف نیز نیست. اینچنین ویسالا بیان می‌کند که تعهد ضعیف به PCE به عنوان یک ملاک برای ارزیابی تبیین‌ها در نگاه او مشکلی ندارد، اما تعهد قوی به آن به این معنا که ملاک ضروری هر تبیینی باشد قابل پذیرش نخواهد بود.

وژنه نامر

کثرت گرایی؛ راهبرد جایگزین

ویسالا پس از آن که راهبرد طبیعت‌گرایانه موجود در علوم شناختی-تکاملی دین را به نقد کشید پیشنهاد جایگزینی را مطرح می‌کند. او بیان می‌کند که در مقابل رویکرد تقلیل‌گرایانه موجود بسیاری فیلسوفان از نوعی فیزیکیالیسم ناتقلیل‌گرا یا نوحاسته‌گرایی برای عبور از مشکلات تقلیل‌گرایی دفاع کرده‌اند. اما او بیان می‌کند که مسئلهٔ او هستی‌شناسی نیست و تاکید او بیشتر بر ملاحظات تبیینی و روش‌شناختی است تا هستی‌شناختی.

راهبرد بدیل او کثرت‌گرایی تبیینی است که در هر سطح تبیین پدیده مورد نظر را مستقل از هستی‌شناسی نهایی امور، رویدادها و فرایندهای آن سطح مد نظر قرار می‌دهد. در واقع ایدهٔ تبیینی او این است که تبیین‌های علی در علوم گوناگون می‌توانند استقلال نسبی از یکدیگر داشته باشند.

در مقابل این دیدگاه طبیعت‌گرایی قوی بیان می‌کند که [در مورد هر پدیده فرهنگی] مکانیزم‌های شناختی زیرینی وجود دارد که توضیح می‌دهند چطور آن تبیین حاصل شده است. اما ویسالا بیان می‌کند که اتکا بر مکانیزم‌های شناختی نمی‌توانند به پرسش‌های تبیین‌خواه ما پاسخ کافی دهند.

برای نمونه در این باره که چرا مریم باور به خداوند دارد به جای آنکه نداشته باشد هرچند مکانیزم‌های شناختی در میان علل باور داشتن مریم به خداوند قرار دارند اما برای پاسخ به این پرسش مناسب و کافی نیستند. اما برای نمونه در مورد این پرسش که چرا باور به عوامل غیر طبیعی در میان انسان‌ها عمومیت بیشتر یا کمتری نسبت به یک سنت فرهنگی خاص دارد، مکانیزم‌های شناختی‌ای که سوگیری‌ای در این زمینه ایجاد می‌کنند می‌توانند گزینه‌های خوبی برای علل این امر باشند.

در بخش بعدی مقاله ویسالا به نتایج بحثش تا اینجا در مورد روابط میان رشته‌های گوناگون می‌پردازد. او بیان می‌کند که بسیاری از طبیعت‌گرایان قوی تهدد به فرضیات وحدت‌بخش میان علوم طبیعی و انسانی دارند و داروینیسیم اغلب به عنوان فرانظریه‌ای برای این پروژه مطرح می‌شود. در مقابل این پروژه ویسالا بیان می‌کند که کثرت‌گرایی نتایج متفاوتی به همراه خواهد داشت. او بیان می‌کند که در نگاه کثرت‌گرایی هیچ ضمانتی وجود ندارد که وحدت‌بخشی و به عبارتی تقلیل میان‌رشته‌ای محقق شود و برای خود رشته‌های مربوط مفید باشد.

پروژه نامه

جمع بندی

آنچه تا اینجا بیان شد گزارش مختصری از مقاله ویسالا بود. چنان که اشاره شد ویسالا به مسئله اساسی در حوزه مطالعه شناختی-تکاملی دین یعنی طبیعت‌گرایی توجه کرده است و این را یافته که علوم شناختی دین اساساً مسیری برای طبیعی‌سازی دین به این معناست که مولفه‌های زیست دینی، از باورها تا عمل و مناسک دینی را چطور می‌توان بدون هرگونه ارجاع به هر امر فراطبیعی و تنها با تکیه بر مکانیزم‌های طبیعی و مادی بر پایه علوم جدید تکاملی و شناختی تبیین کرد. تلاش‌های ویسالا پس از تشخیص این مسئله اساسی در جهت درستی نیز قرار دارد. یعنی نقد مدعیات تند طبیعت‌گرایانه موجود در علوم شناختی دین. در واقع ویسالا تلاش می‌کند تا نشان دهد طبیعت‌گرایی قوی دست کم قابل نقد و کنار گذاشتن است و بسیاری از مدعیات بر آمده از علوم شناختی دین تکیه بر مفروضات طبیعت‌گرایانه قوی یا فیزیکالیستی دارد که پذیرش یک تبیین را مشروط به همخوانی آن با ایده‌های فیزیکالیستی می‌کند. همچنین ویسالا با طرح کثرت‌گرایی تبیینی گام مهم و درست دیگری را برای نقد و اصلاح فضای موجود علوم شناختی دین بر می‌دارد. زیرا طرح و پذیرش کثرت‌گرایی تبیینی به این معناست که نباید در مطالعات جدید تکاملی-شناختی دین تاکید و اصرار بر تقلیل‌گرایی یا دیگر تعهدات مرتبط با فیزیکالیسم مانند PCE یا بستر فیزیکی داشت.

ویرایش نهایی

اما با وجود گام‌های مهم و مثبت ویسالا در مواجهه با علوم شناختی دین، پرسش اساسی آن است که آیا نقد طبیعت‌گرایی اکید (تقلیل‌گرایی) و پذیرش طبیعت‌گرایی گشوده (کثرت‌گرایی تبیینی) کافی است؟ در واقع مسئله این است که به نظر می‌رسد دین و مولفه‌های دین در نگاه الهیاتی هرچند می‌توانند تحت تاثیر مکانیزم‌ها و مولفه‌های طبیعی باشند، اما رکن و اساس باورهای دینی و نظام‌های الهیاتی به آن است که دست‌کم مولفه‌های روحانی، الهی و غیر مادی در تکوین و بقای دین نقشی محوری دارد و بدون در نظر گرفتن این امر و تعامل آن با زیست دینی فردی و اجتماعی انسان نمی‌توان دین و ابعاد گوناگون آن را به درستی شناخت. به این ترتیب به نظر می‌رسد حتی اگر مطابق با طرح ویسالا از طبیعت‌گرایی قوی/اکید عبور کرده و طبیعت‌گرایی ضعیف/گشوده را بپذیریم باز این دیدگاه جایی برای هیچ گونه تبیین و توضیحی که حتی وجهی از دین را مرتبط با امری غیر(فرا) طبیعی و غیر مادی بدانند نخواهد گذاشت و اینچنین همه دیدگاه‌هایی که به نوعی دین را مرتبط با امر روحانی و الهی می‌دانند به شکل پیشینی کنار گذاشته می‌شوند. بنابراین باید گفت که هرچند تلاش‌های ویسالا در مواجهه با مدعیات تند و تقلیل‌گرایانه مطرح در علوم شناختی دین قابل تحسین است، اما حتی پذیرش طبیعت‌گرایی گسترده در مسئله خاص دین که ادعای محوری آن نقش داشتن اساسی امر الوهی در تکوین و بقای آن است به معنای مصادره به مطلوب و نفی پیشینی دیدگاه‌های غیر طبیعت‌گرایانه مقابل است.

*پژوهشگر علم و دین؛ دکتری فلسفه دین دانشگاه تهران

پی‌نوشت‌ها:

1-Cognitive Science of Religion // 2-Naturalism, theism and the Cognitive study of religion,(2011) // 3-Strict naturalism // 4-broad naturalism // 5-naturalization // 6-supernatural // 7-Non-natural // 8-First philosophy // 9-Scientism // 10-Edward Slingerland // 11-Donald Wiebe // 12-disenchantment // 13-Pascal Boyer // 14-Scott Atran // 15-Dan Sperber // 16-Physicalistic Constraint for Causal Explanations // 17-Causal closure.

شماره نامه